

تصحیح چهار بیت از «سعدی» بر اساس سنتهای ادبی

معصومه موسایی

منظور از سنتهای ادبی، مضامینی است مبتنی بر باورها، سلیقه‌ها، بینشها، عواطف و احساسات یک قوم که در ادبیات آن، از نسلی به نسل دیگر می‌رسد و شاعران و نویسندگان به نحوی آنها را در آثار خود منعکس می‌کنند.

به دلیل تکرار و تداوم این مضامین در آثار ادبی، می‌توان آنها را «سنتهای ادبی» نامید. برای مثال در ادب فارسی می‌توان به این سنتها اشاره کرد:

- بلبل، نماد عاشق، و گل، نماد معشوق است.

- معشوق، سنگدل است و نامهربان.

- موی معشوق، سیاه است و خوشبو.

- نسیم سحری، بوی زلف معشوق را بر عاشق می‌برد و....

توجه به این گونه مضامین، علاوه بر فهم بعضی جملات و ابیات دشوار، ما را در تصحیح متون یا انتخاب ضبط صحیح یک کلمه از میان نسخ متعدد متن، یاری می‌دهد؛

چنانکه نگارنده ضمن مطالعه غزلیات سعدی (تصحیح محمد علی فروغی)^۱ متوجه شد که ضبط نسخه بدل برخی ابیات با توجه به سنتهای ادبی، بر متن ترجیح دارد. این ابیات عبارتند از:

۱- ای مرغِ به دام دل گرفتار باز آی که وقت آشیان است

سعدی^۲ - ص ۴۴۱

در نسخه بدل، به جای «دل»، «گل» ضبط شده و بنا به توضیحات زیر، بر متن ترجیح دارد:

الف - منظور از مرغ، مجازاً (به علاقه عام و خاص) بلبل است؛ چنانکه در این ابیات: بوی گل و بانگ مرغ برخاست هنگام نشاط و روز صحراست

سعدی - ص ۴۲۷

به عمر خویش ندیدم شبی که مرغِ دلم نخواند بر گلِ رویت چه جای بلبل باغ

سعدی - ص ۵۳۷

ب - در ادبیات، مرغ (= بلبل) عاشق است و گل، معشوق. پس گل است که بلبل را گرفتار می‌کند و به دام می‌افکند؛ نه دل^۳. مثال:

الا تباد نوروژی بیاراید گلستان را

و بلبل را به شبگیران خروش آید بر اوراقش...

منوچهری^۴ - ص ۵۸

۱- کلیات سعدی، به اهتمام محمد علی فروغی، چاپ چهارم، امیرکبیر، تهران ۱۳۶۳.

۲- نک: پاورقی شماره ۱.

۳- در ادبیات، دل عاشق، یا در دام زلف معشوق، گرفتار است یا در چاه زنخدان او:

عنبرین چوگان زلفش را گراستقصا کنی زیر هر مویی دلی بینی که سرگردان چو گوشت

سعدی، ص ۴۴۶.

آن که در چاه زنخدانش دل بیچارگان چون ملک محبوس در زندان چاه بابل است

سعدی، ص ۴۳۸.

۴- دیوان منوچهری دامغانی، به کوشش دکتر محمد دبیرسیاقی، چاپ اول، زوار، تهران ۱۳۷۰.

کجا گلی است نشسته است بلبل بر او همی سراید شعر و همی زند داستان

فرخی^۱ - ص ۲۸۴

خاموشی بلبلان مشتاق در موسم گل ندارد امکان

سعدی - ص ۵۷۸

هرکو به همه عمرش سودای گلی بودست

داند که چرا بلبل دیوانه همی باشد

سعدی - ص ۴۸۶

ج - مرغ (= بلبل) در این بیت، استعاره از دل عاشق است که اسیر گل (معشوق) شده و

یاد آشیان نمی‌کند؛ چنانکه در بیت‌های زیر نیز همین مضمون را می‌بینیم:

چنان به دام تو الفت گرفت مرغ دلم که یاد می‌نکند عهد آشیان ای دوست

سعدی - ص ۴۴۹

چنان مرغ دلم را صید کردی که بازش دل نمی‌خواهد نشیمن

سعدی - ص ۵۷۵

من مرغ زیرکم که چنانم خوش اوفتاد در قید او که یاد نیاید نشیمنم

سعدی - ص ۵۶۳

محبّت با کسی دارم کزو با خود نمی‌آیم چو بلبل کز نشاط گل فراغ از آشیان دارد

سعدی - ص ۴۷۳

۲ - گر نسیم سحر از خُلق تو آرد بویی جان فشانیم به سوغات نسیم تو نه سیم

سعدی - ص ۵۷۱

در نسخه بدل، به جای «خُلق»، واژه «زلف» آمده که به نظر نگارنده، مناسبتر است؛

زیرا:

الف - در سنت ادبی، زلف معشوق به خوشبویی معروف است:

۱- دیوان فرخی سیستانی، به کوشش دکتر محمد دبیرسیاقی، چاپ چهارم، زوار، تهران ۱۳۷۱.

همی چه دانی ای ماهروی مشکین موی که حال بنده ازین پیش بر چه سامان بود
رودکی^۱ - ص ۴۹۹

چشم من گوهرفروش و زلف او عطار شد

زین کفم پر مشک ناب و زان پر از لؤلؤ کنار
عنصری^۲ - ص ۵۴

ماه را با نور رویش بیش مقداری نماند

مشک را با بوی زلفش بس خریداری نماند
خاقانی^۳ - ص ۶۰۴

گشته از روی و زلف خونخوارش خاک، گلرنگ و باد، مشک پریش
انوری^۴، ج ۲، ص ۸۶۵

از عنبر و بنفشه تر برتر آمدست آن موی مشکبوی که در پای هشته‌ای
سعدی - ص ۵۹۴

در مجلس ما عطر میامیز که ما را هر لحظه زگیسوی تو خوشبوی مشام است
حافظ^۵، غزل ۴۶

ب - باد صبا و نسیم سحری، بوی زلف معشوق را برای عاشق می‌برد:

ای باد صبحدم خبر دلستان بگوی وصف جمال آن بت نامهربان بگوی
یاد شکر مکن سخنی زان دهان بگوی

سعدی - ص ۶۴۸

مگر نسیم سحر بوی زلف یار من است که راحت دل رنجور بی قرار من است

سعدی - ص ۴۴۲

۱- محیط زندگی و احوال و اشعار رودکی، سعید نفیسی، چاپ دوم، امیرکبیر، تهران ۱۳۳۶.

۲- دیوان عنصری بلخی، به کوشش دکتر محمد دبیرسیاقی، چاپ دوم، کتابخانه سنایی، تهران ۱۳۶۳.

۳- دیوان خاقانی شروانی، به کوشش دکتر سید ضیاءالدین سجّادی، چاپ سوم، زوّار، تهران ۱۳۶۸.

۴- دیوان انوری، به اهتمام محمدتقی مدرّس رضوی، چاپ سوم، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران ۱۳۶۴.

۵- دیوان حافظ، به اهتمام محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی، چاپ ششم، زوّار، تهران ۱۳۶۹.

- باغ بنفشه و سمن بوی ندارد ای صبا غالیه‌ای بساز از آن طرّه مشکبوی او
 سعدی - ص ۵۹۰
- صبا وقت سحر بویی ز زلف یار می آورد دل شوریده ما را به بو در کار می آورد
 حافظ، غزل ۱۴۶
- مجلس بزم عیش را غالیه مراد نیست ای دم صبح خوش نفس نافه زلف یار کو
 حافظ، غزل ۴۱۴

۳- ای که گفתי دل بشوی از مهر یارِ مهربان

من دل از مهرش نمی‌شویم تو دست از من بشوی

سعدی - ص ۶۴۸

در نسخه بدل، به جای «مهربان»، «سنگدل» آمده و صحیحتر می‌نماید؛ زیرا:

الف - معشوق معمولاً نامهربان است و سنگدل:

این غم که مراست کوه قاف است نه غم

این دل که تو راست سنگ خارا است نه دل

رودکی - ص ۵۱۶

دعوت من بر تو آن شد کایزدت عاشق کناد

بر یکی سنگین دلی نامهربان چون خویشتن

رابعه^۱ - ص ۴۵۱

که پیوسته نامهربانی نماید

چرا مهربانی نمایم کسی را

فرخی - ص ۴۳۵

ندهی داد و همی داد ز من بستانی

مهربانی نکنی بر من و مهرم طلبی

منوچهری - ص ۱۴۲

۱- شماره صفحه، مربوط است به تاریخ ادبیات در ایران، ذبیح‌الله صفا، چاپ نهم، فردوس، تهران ۱۳۶۸.

اگر فارغ بود سنگین دل تو زبخت من عجب کاری نباشد

انوری، ج ۲، ص ۸۲۰

زهی اندک وفای سست پیمان که آن سنگین دل نامهربان است

سعدی - ص ۴۴۲

بیچارگان بر آتش مهتر بسوختند آه از تو سنگدل که چه نامهربانی آه

سعدی - ص ۵۹۲

ب - در صورتی عاشق را از مهر ورزیدن به یار، منع می‌کنند که سنگدل، نامهربان، تندخو، بی وفا و... باشد که در این صورت هم، عاشق پند نمی‌پذیرد و با وجود جور و جفای معشوق، دل از او برنمی‌گیرد؛ چه رسد به اینکه یار، مهربان هم باشد:

مرا به جان تو سوگند و صعب سوگندی که هرگز از تو نگردم نه بشنوم پندی

شهید بلخی^۱ - ص ۳۹۲

هر زمان جوری کند بر من به نو معشوق من

راضی ام راضی به هرچ آن لاله‌رخ با ما کند

منوچهری - ص ۲۵

آن که پامال جفا کرد چو خاک راهم خاک می‌بوسم و عذر قدمش می‌خواهم

بنده معتقد و چاکر دولتخواهم

حافظ، غزل ۳۶۱

من با همه جوری از تو خشنودم تو بی‌گنهی ز من بی‌آزردی

سعدی - ص ۶۱۰

بیت دیگری هست بدون ذکر نسخه‌بدل که با کمی دقت می‌توان پی برد که یک کلمه

آن، اشتباهاً به جای کلمه‌ای دیگر ضبط شده؛ بیت، این است:

۴- گل است آن یا سمن یا ماه یا روی شب است آن یا شبه یا مشک یا بوی

سعدی - ص ۶۴۶

بحث بر سر قافیۀ مصرع دوم است که بی هیچ شک و تردیدی باید «موی» باشد، نه بوی؛ زیرا در سنت ادبی، موی معشوق، سیاه است:

بـرون آورید از شبستان اوی بتان سیه موی و خورشید روی
فردوسی^۱، ج ۱، ص ۶۹

گاه سوی روم شوگاهی به سوی زنگ شو

روی معشوق تو روم است و سیه زلفش چو زنگ

منوچهری - ص ۶۳

شیز و شبه ندیدم و مشک سیاه و قیر مانند روزگار من و زلفکان تو
منطقی رازی^۲ - ص ۴۳۳

دو رخساره روز و دو زلفش چو شب گشاده به نفرین ضحاک، لب

فردوسی، ج ۱، ص ۷۵

خورشید زیر سایه زلف چو شام اوست طوبی غلام قد صنوبر خرام اوست

سعدی - ص ۴۴۶

آن نه زلف است و بناگوش که روز است و شب است

وان نه بالای صنوبر که درخت رطب است

سعدی - ص ۴۲۹

دارم از زلف سیاهش گله چندان که می پرس

که چنان زو شده ام بی سر و سامان که می پرس

حافظ، غزل ۲۷۱

در بیت مورد بحث، شاعر با استفاده از صنعت «تجاهل العارف» در مصرع نخست، به توصیف و تشبیه روی معشوق و در مصرع دوم به توصیف و تشبیه موی سیاه او پرداخته است. حال این که چرا قافیۀ مصرع دوم، «بوی» ضبط شده، دو علت می تواند داشته باشد: یا در تمام نسخ مورد استفاده مصحح، «بوی» آمده و به دلیل مجاورت با «مشک» جلب

۱- شاهنامه فردوسی، آکادمی علوم اتحاد شوروی، مسکو، جلد اول.

۲- نک: پاروقی شماره ۱۱.

توجه نکرده است، یا اینکه در چاپ، اشتباهاً به جای «موی»، «بوی» نوشته شده است. در هر حال جای تعجب است که در حداقل ۱۰ چاپ مختلف از کلیات و غزلیات سعدی - چه به صورت گزیده و چه به صورت کامل - که نگارنده دیده است و عموماً براساس چاپ مرحوم فروغی است، این بیت به همین صورت ضبط شده و ظاهراً متوجه این اشتباه نشده‌اند.